

تأثیر بلواهای نان بر روابط حکومت و مردم در عصر ناصری

داریوش رحمانیان*

مهدی میرکیایی**

چکیده

بحران‌های اقتصادی که در عصر ناصری به تدریج شدت می‌یافت، پیامدهایی همچون گرانی نان و قحطی‌ها را در پی داشت. گرانی و قحطی نان در بسیاری از موارد در جوامع شهری به بلواهای نان و اعتراض مردم به حکومت منجر می‌شد. عواقبی که این بلواها برای اعتبار حکومت و همچنین اقتصاد کشور در پی داشت، حکومت را دچار هراس و نگرانی می‌کرد. حکومت قاجار که روابطش را با مردم بر طبق الگوی سنتی شاه و رعیت تنظیم کرده بود و طبق این الگو مجالی برای اعتراض جمعی مردم در برابر حکومت وجود نداشت، به سرکوب این بلواها می‌پرداخت. شدت بلواها در بسیاری موارد حکومت را به عقب‌نشینی در برابر خواسته‌های مردم وادار می‌کرد. بلواهای نان مناسبات شاه و مردم را متأثر می‌کرد، هرچند که به دگرگونی کامل آن الگوی سنتی منجر نشد. این پژوهش بر آن است تا به ارزیابی میزان تأثیر بلواهای نان بر روابط حکومت و مردم در عصر ناصری بپردازد و برخی جلوه‌های آن را مشخص کند. روش تحقیق، روش توصیفی - تحلیلی با تکیه بر اسناد دست اول است.

کلیدواژه‌ها: نان، بلوا، قحطی، گرانی، عصر ناصری.

۱. مقدمه

روابط حکومت و مردم در دوره قاجار از قاعده سنتی مناسبات شاه و رعیت پیروی می‌کرد.

* استادیار گروه تاریخ، دانشگاه تهران rahmanian@ut.ac.ir

** دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه پیام‌نور (نویسنده مسئول) mmirkiaee@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۵/۲۷

در این الگو، شاه بر مال و جان و ناموس رعیت تسلط بی‌قید و شرط دارد، اما بهتر است که عدالت‌پیشه باشد و به تظلمات رعایا توجه کند. در سیاست‌نامه‌هایی که در عصر قاجار تا ظهور مشروطیت تألیف می‌شدند، «عدالت» یکی از «صفات حسنه» یا «زیور و زینت پادشاهی» ذکر شده‌است، نه وظیفه و شرط لازم سلطنت. رعیت نیز وظیفه دارد از پادشاه تبعیت کند، مالیات پردازد و برای طول عمر پادشاه و ادامه سلطنت او دعا کند. در این الگو، جایی برای اعتراضات جمعی مردم به حکومت وجود نداشت.

تا پایان این عصر، شاهد دگرگونی کامل این الگو نبودیم. در این عصر نیز حکام هنگام مواجه شدن با شورش و اعتراضات جمعی، یا آن را سرکوب می‌کردند و یا با تفرقه‌افکنی تلاش می‌کردند از نیروی یکپارچه معترضان بکاهند.

اما، یکی از عواملی که این مناسبات سنتی شاه و مردم را به چالش می‌کشید، وقوع بلوهای مکرر نان بود. دوره‌های گرانی و قحطی نان در این عصر پس از بروز بحران‌های اقتصادی در کشور افزایش یافت. نان خوراک اصلی مردم بود و گرانی نان گرسنگی بخش وسیعی از جامعه را در پی داشت. در چنین وضعیتی مردم به سرعت به افزایش قیمت‌ها واکنش نشان می‌دادند و چون سامانه‌ای کارآمد برای ارتباط مردم و حکومت وجود نداشت، تنها راه رساندن پیام خود را در برپا کردن بلوا و شورش جست‌وجو می‌کردند.

حکومت به سرکوب بلوها می‌پرداخت و هنگامی که توان مقابله با بلوا را نداشت، عقب می‌نشست و به خواسته‌های مردم تن می‌داد. پیامد نیمی از بلوها عزل حکام یا دیوانیانی بود که مدیریت آرد و نان را برعهده داشتند. مردم که با برپایی بلوا حکومت مرکزی را به پذیرفتن خواسته‌هایشان مجبور کرده بودند، جسارت بیشتری برای بیان مطالبات خود پیدامی‌کردند و سلسله‌همین حوادث آنها را به تدریج از قالب رعیتی که وظیفه‌اش فقط تبعیت از حکومت و دعا به جان پادشاه بود، خارج می‌کرد.

این پژوهش تلاش می‌کند به این پرسش پاسخ‌دهد که بلوهای مکرر نان تا چه اندازه بر مناسبات حکومت و مردم در عصر ناصری تأثیر داشته است، جلوه‌های این تأثیر چه بوده و چه پیامدهایی داشته است.

به نظر می‌رسد بلوهای نان دفعات عقب‌نشینی حکومت در برابر مردم را به مراتب افزایش داد و جسارت و خودباوری مردم را در برابر حکومت ارتقا بخشید. عزل حکام و دیوانیان، تلاش برای مدیریت بهتر نان، توضیح برخی تصمیمات حکومتی برای مردم و تشکیل شوراهای نان در بعضی ولایات از جلوه‌های این تأثیر است. الگوشدن بلوهای نان

برای اعتراضات جمعی و مبارزات بعدی مردم، ائتلاف اقشار و گروه‌های شهری در بلوهای نان و تقویت تفکر اداره امور کشور به صورت شورایی از پیامدهای این بلوها بودند. این پژوهش از روش توصیفی - تحلیلی با اتکا بر اسناد دست اول، گزارش‌های شاهدان و ناظران حوادث و مکاتبات دولتی بهره برده است.

درباره پیامدهای سیاسی بلوهای نان، پیش از این فریدون آدمیت مباحثی را در کتاب *اندیشه ترقی و حکومت قانون، عصر سپهسالار مطرح کرده است*. همچنین ونسا مارتین در کتاب *عهد قاجار* در مباحثی پیرامون اعتراضات شهری و گروه‌های اجتماعی به بلوهای نان نیز پرداخته است. هما ناطق هم در آثاری همچون مقاله «قحطی ۱۲۷۸ و ۱۲۸۸ ق در اسناد امین‌الضرب» به پیامدهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی قحطی و گرانی توجه داشته است. اما، آنچه این پژوهش به‌طور خاص دغدغه آن را دارد، بررسی تأثیر بلوهای نان بر مناسبات حکومت و مردم در عصر ناصری است.

۲. الگوی روابط حکومت و مردم در عصر ناصری

روابط حکومت و مردم در عصر قاجار از همان الگوی سنتی مناسبات شاه و رعیت که در طول قرن‌ها بر ایران حاکم بود، پیروی می‌کرد. در این الگو، سلطنت ودیعه‌ای الهی و شاه سایه خدا بود که باید امنیت مردم را حفظ می‌کرد و از سر احسان و نه وظیفه، با عدالت با آنها رفتار می‌کرد. در مقابل، مردم نیز وظیفه داشتند از شاه تبعیت کنند؛ مالیات بپردازند و برای طول عمر شاه و استمرار سلطنت دعا کنند.

محتوای سیاست‌نامه‌هایی که تا پیش از عصر مشروطه تألیف می‌شدند، مؤید و مبلّغ همین الگوی سنتی است. کشفی دارابی، از سیاست‌نامه‌نویسان عصر فتحعلی‌شاه، در رساله *تحفة الملوک* می‌نویسد:

شأن و شیوه لازمۀ سلاطین و پادشاهان آن است که طریقه ابوت و پدری را بالنسبه به رعایا و مردمان به کار نهند و در تحنن و رحمت و شفقت و بالنسبه به ایشان که به منزله فرزندان اند تقصیر نفرمایند (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۶: ۱۶۳/۱).

او سپس به وظیفه مردم در برابر پادشاهان اشاره می‌کند و آنها را به «اطاعت و حسن انقیاد» موظف می‌داند و تأکید می‌کند که «از مخالفت و عقوق اجتناب نمایند» زیرا «اطاعت نمودن سلطان ظالم بهتر است از مهمل و معطل گردیدن رعیت». این سیاست‌نامه‌نویسان، به‌ویژه بر این نکته تأکید می‌ورزند که اگر قدرت قاهره شاه در میان

نباشد، هرج و مرج و ناامنی بالای جان رعایا خواهد بود: «پادشاه ظلم‌کننده بهتر است از فتنه‌ای که به سبب نبودن پادشاه همیشگی و دائم باشد» (همان: ۱۶۲/۱).

این رسایل عموماً بدون اشاره به مصادیق عدالت آن را یکی از «صفات حسنه» پادشاهان و نه وظیفه آنها دانسته‌اند، همچنان که یکی از این رساله‌نویسان در *تحفه‌الناصریه* عدالت را «از همه صفات حسنه بهتر و بالاتر» می‌داند (همان: ۳۰۳/۲). میرزا محمد ابراهیم محلاتی، نویسنده رساله *آداب ناصری*، نیز عدالت را زینت شاهان می‌داند: «حکام را هیچ زیوری بهتر از داد مظلوم و هیچ شوکتی با فرتر از دفع ظالم نیست» (همان: ۴۵۲).

اما در هر صورت، چه پادشاه ظالم باشد و چه عادل، رعایا وظیفه‌ای جز اطاعت و انقیاد ندارند. نویسنده *تحفه‌الناصریه* سلطنت را تالی نبوت دانسته، سلطنت را «بعد از نبوت و ولایت فوق مراتب بشریت» می‌داند (همان: ۲۹۸) و از همین رو عدم تبعیت از شاه را نافرمانی از خداوند به‌شمار می‌آورد: «خیانت با ظل الله خیانت با خداست و مکافات دنیا و آخرت دارد» (همان: ۳۰۱).

محمد رفیع طباطبایی تبریزی مشهور به نظام‌العلماء نیز در رساله *تحفه‌خاقانیه* فرمانبرداری از شاه را وظیفه شرعی رعایا می‌داند: «سلطنت عهدی است از جانب خدا بر ذمه بندگان و رعایا که محافظت حقوق و حدود آن به هر شخصی واجب است» (همان: ۵۰۲). او سپس مردم را از اعتراض به ظلم سلاطین برحذر می‌دارد و به آنها توصیه می‌کند که تنها برای اصلاح او دست به دعا بردارند: «هرگاه آن پادشاهان عادل باشد از خدا بخواهید نگهداری او را و اگر جور و ظلم‌کننده باشد پس سؤال نمایید از خدا اصلاح او را» (همان: ۵۰۳). او در مرحله بعد به توجیه شرعی نظام سلطنت می‌پردازد: «منصب مجتهدین و سلاطین تماماً از فروع و شعب متفرعه همان منصب امامت است» (همان: ۵۰۶). در چنین وضعی مخالفت با شاه، نافرمانی از ائمه (ع) شمرده می‌شود و مردم در صورت مخالفت با شاه، نه تنها با تنبیه و سرکوب مأموران سلطنت مواجه می‌شدند، بلکه مرتکب معاصی نیز شده و عقوبت اخروی نیز انتظارشان را می‌کشید.

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، مطابق این سیاست‌نامه‌ها، مردم مجالی برای اعتراض و مخالفت با تصمیم‌های دربار ندارند و شاه نیز در صورت مواجهه با شورش و اعتراض مردم در پی خاموش کردن آتش اعتراضات و ساکت کردن مخالفان برمی‌آمد.

قاجارها برای فرونشاندن بلوهای شایع به شیوه‌های مختلفی از سرکوب و برخورد قهرآمیز گرفته تا اختلاف‌افکنی بین جوامع مختلف شهری، ایلات و روستاییان متوسل می‌شدند. میرزا

محمدابراهیم محلاتی که از رساله او *آداب ناصری* یاد کردیم، در همین رساله به این نیرنگ حکومت قاجار اشاره می‌کند: «بعضی حکام را دأب است که عمداً مابین دو قبیله خلاف و نزاع افکنند تا به حمایت طرفی، طرفی را مقهور و خود را معمور سازند» (همان: ۴۵۳).

قاجارها از این سیاست در جوامع شهری با دامن‌زدن به اختلافات حیدری - نعمتی یا اختلاف عقیده بین شیخی‌ها و متشرعان در برخی شهرها و کریمخانی‌ها و متشرعان در بعضی شهرهای دیگر بهره می‌بردند. همچنین، در محیط‌های عشایری با پراکندن تخم نفاق بین ایلات یا طوایف مختلف یک ایل از قدرت هریک می‌کاستند و آنها را به خود مشغول می‌کردند. اما، در مواقعی که حکومت توان سرکوب شورش را داشت، در بهره‌گیری از قوه قهریه تردید نمی‌کرد. محمدابراهیم محلاتی در بخش دیگری از رساله *آداب ناصری* از شیوه رویارویی قاجارها با گروهی که از روش حکمرانی آنها انتقاد می‌کنند، یاد می‌کند:

جمعی انجمن می‌کنند و برخلاف میل دولت سخن می‌رانند... که این وزیر بار را نباید و آن امیر کار را نشاید. و چه بسیار اشرار کوی و برزن را گرد کرده، حکام را گرورداری کنند و کارزاری فکنند. دولت را دفع و رفعشان حتم افتد (همان: ۴۵۳).

محلاتی سپس به تهدید معترضان و بلواییان می‌پردازد و عقوبت سختی که انتظارشان را می‌کشد یادآور می‌شود: «بعضی به عاقبت و خیم دستخوش دژخیم شونند و بعضی از یار و دیار آواره و بیچاره نادم و هائم مانند». محلاتی به ترس و نگرانی حکومت از قدرت شورشیان به طور ضمنی اشاره می‌کند؛ وضعیتی که حکومت در صورت مواجهه با آن - همان‌طور که در بعضی از بلوهای نان خواهیم دید - در برابر خواسته‌های شورشیان عقب می‌نشست، اما محلاتی صلاح را در آن می‌بیند که با دلگرم کردن حکام به ترساندن رعایا بپردازد:

بالفرض ماده غلیظ باشد، توپ شهر آشوب و بهادران دشمن کوب به دفع و رفعشان بپردازند و بنیادشان براندازند (همان: ۴۴۵).

۳. نگاهی به علل و پیامدهای گرانی و قحطی

در طول عصر ناصری ۷۲ بار قحطی و گرانی در مناطق مختلف روی داد (جدول ۱ و ۲)؛ در نتیجه این وضعیت، ۴۷ بار بلوا و شورش شهرهای مورد نظر را فراگرفت (جدول ۳) و ۲۳ نفر از حکام و دیوانیان در رابطه با ناتوانی و سوء مدیریت در بحران نان از کار برکنار

شدند (جدول ۴)، اما عوامل اصلی بروز گرانی و قحطی از بین نرفت و همواره جامعه را در لبه پرتگاه قحطی نگه می‌داشت.

غله اصلی‌ترین محصول اقتصاد کشور و مهم‌ترین عامل گردش نقدینگی در جامعه بود؛ به همین سبب افزایش قیمت آن موجب افزایش ثروت دو گروه اصلی صاحبان سرمایه، ملاکان و تجار می‌شد. از همین رو، «احتکار» غله از سوی این دو گروه پدیده‌ای بود که هیچ‌گاه حتی در اوج قحطی‌های هولناکی همچون قحطی بزرگ ۱۲۸۸ ق کنار گذاشته نشد. احتکار در کنار پدیده‌هایی همچون سوء مدیریت، کاشت محصولات کشاورزی صنعتی به جای غلات، فساد و رقابت حکام و دیوانیان با یکدیگر که موضوع نان را ابزار توطئه‌های سیاسی می‌کردند، اخذ مالیات اضافی از صنف خباز و پدیده‌های طبیعی همچون آفت‌زدگی مزارع و خشکسالی سبب می‌شد که به صورت دوره‌ای شاهد بروز گرانی یا قحطی باشیم. پیوستگی این عوامل موجب می‌شد که با بروز یکی از آنها، مثلاً کاهش بارندگی، بقیه علل نیز فعال شده، دست در دست هم سبب‌ساز کمبود گندم و نان شوند. ذکر این نکته خالی از ضرورت نیست که در بسیاری مواقع کمبود نقدینگی در جامعه، که در آن روزگار از آن به قحطی پول تعبیر می‌شد، اسباب گرسنگی گروه وسیعی از مردم را فراهم می‌کرد که به‌رغم فراوانی غلات و نان پولی در بساط مردم نبود تا به بهای آن بدهند.

گرانی نان عموماً شهرها را تحت تأثیر قرار می‌داد، از آن جهت که روستاییان و عشایر ذخایری از غله برای تأمین نان خود داشتند، اما وقتی کمبود نان به قحطی‌هایی همچون قحطی بزرگ ۱۲۸۸ ق تبدیل می‌شد، جمعیت شهری، روستایی و عشایری با آن درگیر می‌شدند و از پیامدهای آن رنج می‌بردند.

از آن جهت که اعتراضات و بلوهای نان در شهرها رخ می‌داد، بیشتر به پیامدهای بحران‌های نان در شهرها پرداخته می‌شود.

کمبود نان نخست به ازدحام در برابر نانواهایی می‌انجامید که همین چهره‌ای آشوب‌زده و ملتهب به شهر می‌بخشید:

زن و مرد و بیچارگان با پولی که به هزار جان‌کندن به دست آورده‌اند بسا سه چهار ساعت در برابر دکان نانوا ایستاده تا یک نان به قیمت جان بخرند و مردم روی هم ریخته در برابر دکان نانوا اینقدر جمعیت است که راه سد شده و فریادها به آسمان بلند است (محلّاتی، ۱۳۵۸: ۱۶۶).

در چنین وضعی، بسیاری از خبازان دست به کم‌فروشی زده، از وزن نان‌ها می‌کاستند:

از نانوا رشوه می‌گیرند، مرخص می‌کنند که گران بفروشند ... مردم بیچاره اسماً خرواری بیست تومان نان می‌خورند. لکن قطعاً در وزن، ده دو و ده سه کم می‌کنند و به قدر آن خاک و هر زهرمار داخل می‌کنند (همان: ۱۶۶).

از کیفیت نان نیز کاسته شده، مواد دیگری با آرد مخلوط می‌شد:

وای به حال مردم بیچاره ولایت، در وقتی که کمی غله و گرانی و قحطی پدید آید ... قیمت محصول را چندین مقابل بالا برده، نان خراب سیاه مخلوط به خاکستر و کاه را با کم‌فروشی به مردم دارا خورانیده، دارایی آنان را گرفته، هزاران نادار از گرسنگی و گرانی جان می‌دهند (همان: ۴۸۲).

حتی، یکی از شاهدان به «نان دندان‌شکن» اشاره دارد:

الان در تهران دو هفته است که نان گیر حقیر نیامده، چند دکان قلیلی نان جو بلکه لجن می‌پزند و بر هر دکان اقلماً هزار نفر جمعیت ایستاده. رفتم بلکه بتوانم یک نان بگیرم. پنج ساعت دکان نانوائی معطل شدم تا آخر یک نصفه نانی گرفتم، آمدم. خداوند شاهد است تا لقمه نان را در دهان گذاشتم، دندانم شکست. به دندان مبارک پیغمبر اگر دروغ بگویم (عرفانیان، ۱۳۶۶: ۳۰۳).

کم‌فروشی به نان محدود نشده، اصناف در سایر مأكولات هم کم‌فروشی می‌کنند:

در سایر بلاد کم‌فروشی در سلسله خیاباز به هم می‌رسد و در سایر اصناف مذموم است. لکن در دارالخلافه انتشار دارد. در قرار دادوستد تهران چنان شده به تخصیص در مدت گرانی، هرچه را که بخری لابد کم است (قزوینی، ۱۳۷۰: ۷۸).

و گرانی نان به گرانی بقیه خوراکی‌ها منجر می‌شد. حاج محمدحسن امین‌الضرب در نامه‌ای به آقا محمد تاجر قزوینی می‌نویسد: «هرچیزی از مأكولات که تصور بفرمایید، ترقی کرده» (ناطق، ۱۳۸۳: ۵۵۶) و در این موقع «عموم مأكولات به این واسطه هر روز ده یک بالا می‌رود» (قزوینی، ۱۳۷۰: ۷۸).

اما، به جز خوراکی‌ها از قیمت سایر اجناس کاسته شده و رکود دادوستد بازارها را به وضعی نیمه‌تعطیل می‌کشاند. حاج محمدحسن امین‌الضرب در ذی‌الحجه ۱۲۸۷ ق به حاج ابوالقاسم اصفهانی مقیم استانبول درباره بازار تهران نوشت:

به طوری کسادی است که یک نفر خریدار در بازار به هم نمی‌رسد، همه مردم در فکر نان هستند. پول از میان دست و پای مردم به نوعی برچیده شد که یک‌شاهی از هیچ سمتی نمی‌توان کارسازی نمود (افشار، ۱۳۸۱: ۲۱۶).

روزنامه‌ی ایران هم دو ماه بعد در بیست و دوم صفر نوشت:

از قرار اخبار تجارتی که از تبریز رسیده است، کسادى بازار و كمى خريدار از زياده از حد است (ایران، ۱۲۸۸: ۱۲).

با افزایش گرانی و گرسنگی، دزدی و جنایت هم بیشتر شده، ناامنی دامن شهرها و مسیرهای بین شهری را می‌گرفت. هینریش بروگش (Heinrich Brugsch) درباره‌ی گرانی ۱۲۷۷ ق و ایجاد ناامنی در تهران می‌نویسد:

با افزایش قیمت نان و اقلام دیگر خواربار و کمبود گندم، دزدی و جنایت هم در تهران زیاد شد و امنیت عمومی به خطر افتاد. مأمورین داروغه‌های تهران در حدود بیست نفر را با بریدن گوش، بینی و زبان مجازات کردند. دو نفر دیگر را هم که اتهاماتشان سنگین‌تر بود، در میدان دروازه نو سر بریدند (بروگش، ۱۳۷۳: ۵۸۷).

یکی از تجار نیشابور هم در ایام قحطی ۱۲۸۸ ق می‌نویسد:

راه‌ها سد شد که کسی از خوف عبور نمی‌کرد. در راه شهر قائن دو نفر را جهت دو من آرد کشتند (رضوانی، ۱۳۴۷: ۱۴۰).

گرسنگی مردم را وادار می‌کرد ارزش‌های اخلاقی و هنجارهای جامعه را زیر پا بگذارند. شاهدان متعددی آدم‌خواری و مرده‌خواری را گزارش کرده‌اند (گرانی و صفت‌گل، ۱۳۸۸: ۱۰۵). این رفتارها به شیوع بیماری‌های واگیردار به‌ویژه وبا منجر می‌شد که پس از پایان قحطی جان بسیاری دیگر را می‌گرفت.

گسترش فقر پیامد دیگری از گرانی بود که دامن صاحبان مکننت و برخی طبقات برخوردار را هم می‌گرفت. یکی از دیوانیان به ناصرالدین شاه نوشت:

در این سال گرانی کسانی که صاحب‌دولت بودند فقیر شدند تا چه برسد به چاکری که مقروض و پریشان بوده است. به سر مبارک اعلی حضرت اقدس شهریاری پریشانی و قرض‌داری جان‌نثار را به ستوه آورده است (دانشگاه تهران، ف ۱۴۵۰: سند ۰۰۶۰).

شکایت شخص دیگری از دیوانیان به شاه، از بحران مالی که گریبانگیر دولت شده حکایت می‌کند. دولت انعام مستمری‌بگیران خود را قطع کرده و حقوق جنسی آنها را به نقد می‌پردازد:

دویست تومان انعامی که در جزو مقرری همه‌ساله داشته‌ام قطع شده و سی خروار غله که همیشه از ساوجبلاغ می‌گرفتم باید به حاکم داده خرواری سه تومان بگیرم (دانشگاه تهران، ف ۱۴۵۰: سند ۰۰۹۵).

برخی اسناد و شاهدان از گسترش فحشا (سازمان اسناد ملی ایران: سند ۲۹۵/۲۵۲۳) و کودک‌فروشی (ناطق، ۱۳۸۳: ۵۶۵) در این سال‌ها حکایت کرده‌اند. مجموعه این پیامدها مردم را به اعتراض به حکومت و برپاکردن بلوا می‌کشاند؛ گویا تنها راه برقراری ارتباط حکومت و حساس کردن آن به وضع موجود برپایی بلوا بود.

۴. بلوا: پیام مردم به حکومت

با نگاهی به جدول ۳ مشخص می‌شود که حکومت در عصر ناصری به‌طورمتوسط هر سال در یکی از مناطق کشور با اعتراض به کمبود نان روبه‌رو بوده است. درجه این بلواها از جهت شدت درگیری و آسیب‌های جانی و مالی یکسان نبود و گاه به اعتراضات جمعی زنان محدود می‌شد.

اهمیت بلوهای نان هنگامی مشخص می‌شود که نسبت آنها را به مجموع اعتراضاتی که از سوی مردم در طول عصر ناصری صورت گرفته بسنجیم. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در *المآثر والاثار* «فهرست مجملی از مغازی و حروب و خطوب و هرگونه آشوب که از آغاز حکمرانی و فرمانگزاری این پادشاه ... تا سال چهلم از سلطنت ابد آیت در داخله مملکت ایران یا در حدود و ثغور آن اتفاق افتاده است» ارائه می‌کند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۹۲). مجموع این آشوب‌ها ۱۹۴ مورد است با عنایت به آنکه بخشی از این خشونت‌ها به درگیری ایلات با یکدیگر، راهزنی‌های برخی طوایف همچون ترکمن‌ها و شرارت اقوام دیگر و یا یاغی شدن بعضی حکام مانند فتنه سالار محدود می‌شود و نمی‌توان از آنها به «اعتراض مردم در برابر حکومت» تعبیر کرد. آن‌گاه اهمیت ۴۷ بار بلوای نان در طول عصر ناصری که ما در جدول ۳ مشخص کرده‌ایم، آشکار می‌شود؛ به‌ویژه آنکه بلوهای نان در محیط‌های شهری رخ می‌داده که اگر بخواهیم تعداد بلوهای نان را به کل اعتراضات مردمی در جوامع شهری بسنجیم، به نسبت باز هم بزرگتری خواهیم رسید.

در این میان، شیراز با ۱۶ بار برپایی بلوا پیشگام اعتراض به گرانی و قحطی بوده است؛ پس از آن، تهران ۱۱ بار، کرمان، اصفهان و تبریز ۴ بار، بوشهر و قزوین ۲ بار و در مشهد، رشت، یزد و اردبیل یک بار بلوای نان اتفاق افتاده است.

جالب اینکه فارس، یکی از غله‌خیزترین مناطق کشور، بیش از نقاط دیگر شاهد بلوهای نان بوده است. غله‌خیزبودن این منطقه سبب می‌شد حکام اعزامی به آن به‌سرعت زمین‌هایی را برای خود تحصیل کرده و به ملاکان بزرگی تبدیل شوند. در این وضعیت،

حاکم یا دیوانیانی همچون فتحعلی خان صاحب‌دیوان یا قوام‌الملک به احتکار غله دست‌می‌زدند و اسباب گرانی را فراهم‌می‌کردند.

به‌نظر می‌رسد غرض مردم از شورش جلب توجه شاه به دشواری معیشت خود بوده است. آنها تلاش داشتند با شخص شاه یا حاکم ولایت صحبت کنند و این امر نشان‌دهنده نبودن گروه‌های میانجی بین مردم و حکومت و یا غیرفعال بودن آنهاست:

روز هفدهم شعبان ۱۲۷۷ شاه از شکار بازمی‌گشت که انبوه چند هزار نفری زنان جلوی او را گرفتند نان خواستند (آدمیت، ۱۳۸۵: ۷۸).

در این بین، گاه به سفرای خارجی به‌عنوان میانجی با حکومت توسل می‌جستند:

چنین قرار نهاده‌بودند که دو گروه تشکیل دهند، گروهی روانه سفارت انگلیس شوند و گروهی به سفارت روس بروند و از وزیرمختار تقاضا کنند از جانب مردم در کار تأمین نان شهر با شاه گفت‌وگو نماید (همان: ۷۹).

گروهی که به سفارت انگلیس می‌روند، با ممانعت اعضای سفارت نمی‌توانند وارد شوند؛ اما، در مواردی هم دیپلمات‌های خارجی با شاه از گرانی و مشکلات مردم صحبت کرده از او می‌خواستند چاره‌ای پیدا کند. رابرت کندی، شارژدافر سفارت انگلستان، در رمضان ۱۳۰۸ ق به شاه نوشت:

طبقه فقیر و رعایای دولتخواه اعلی حضرت شاهنشاهی به واسطه گرانی ملزومات زندگانی از قبیل نان و گوشت، سوخت و غیره خیلی ناراضی می‌باشند (صفایی، ۱۳۵۴: ۸۷).

مردم گاه جدا از سفرا، میانجی‌های دیگری می‌جستند و به علما متوسل می‌شدند:

آقا سید مرتضی برادر مرحوم امام‌جمعه را کشیدند و کشان‌کشان تا بیرون مسجد بردند که بی‌حال شد و افتاد. او را می‌خواستند همراه خود به ارک ببرند که در خاک پای مبارک حرف بزند (آدمیت، ۱۳۸۵: ۸۸).

در بلوای ۱۳۱۱ ش، در اصفهان نیز مردم به خانه آقانجفی رفتند و او را تحت فشار قراردادند تا از طرف آنان با ظل‌السلطان صحبت کند (مارتین، ۱۳۸۷: ۱۹۵). در سال ۱۳۰۳ ش هم مردمی که تلگراف‌خانه انگلیسی‌ها را در شیراز تصرف کردند، از آنها می‌خواهند پیغامشان را به شاه برسانند (سعیدی سیرجانی، ۱۳۶۱: ۲۵۶). در اصفهان نیز در سال ۱۲۸۷ ق، زن‌ها تلگراف‌خانه را تصرف کردند و خواستار مخابره شکواییه‌ای به شاه شدند (اوکازاکی، ۱۳۶۵: ۳۱).

بی توجهی حکومت به ایجاد گروه‌های میانجی سبب می‌شد که در بحران‌های نان، شخص شاه مورد اعتراض قرار گیرد. اعتمادالسلطنه در ذی‌الحجه ۱۳۰۲ ق می‌نویسد: «قریب هزار زن سر راه شاه را گرفته‌بودند و فریاد از نبودن نان کرده بودند» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۱: ۲۳۶). این وضع تا سال‌های پایانی حکومت شاه ادامه داشت:

روزی که شاه خانه امام جمعه تشریف برده بودند جمعی از زنها عارض شده و از تسعیر اجناس شکایت کرده بودند و نفرین به وزیر نظام می‌کردند (همان: ۷۳۸).

تأسیس صندوق عدالت و مجلس تحقیق مظالم و رسیدگی شخص شاه به عرایض مکتوب شاکیان، خود نشانه‌ای از نبودن گروه‌های میانجی و سامانه‌ای کارآمد جهت ارتباط حکومت و مردم بود.

۵. سرکوب: پاسخ حکومت به مردم

مردم با برپایی بلوا تلاش می‌کردند پیام خود را به گوش حکومت برسانند؛ اما، نخستین واکنش حکومت سرکوب بلوا بود. بلوای ۱۲۷۷ ق تبریز در یکی از اسناد دولتی توصیف شده است:

اشرار ولایت یک‌دفعه در بازار ریخته و دکان‌ها را حکما بستند. روز دیگر سردار کل در اتاق نظام نشسته، محمدعلی را سر بریدند و شش - هفت نفر را گوش بریدند و چند نفر تازیانه خورده در بازارها گرداندند (دانشگاه تهران، ف ۳۷۱۰: سند ۰۲۰۱).

در همین روزها در تهران نیز شورش‌ها به اوج رسید. خشونت و ایجاد ترس، نخستین پیام حکومت به مردم بود. روایت فرهاد میرزا معتمدالدوله از بلوای رمضان ۱۲۷۷ ق مؤید همین امر است: «چند نفر دیگر از زنها را گرفته و گوش چند نفر هم از مردها را در میان مسجد بریدند تا فتنه آرام گرفت» (آدمیت، ۱۳۸۵: ۸۰).

در ذی‌قعدة ۱۳۱۰ نیز هنگامی که شورش نان علیه قوام‌الملک در گرفت، شاه دستور داد به مردم حمله کنند (سعیدی سیرجانی، ۱۳۶۱: ۴۴۳). در اردیبهل نیز در ۱۳۱۳، هنگامی که گروهی از زنان شورشی را در اعتراض به کمبود نان در مقابل خانه حاکم شهر بر پا کردند، حاکم دستور تیراندازی را صادر کرد. در صفر ۱۳۱۳ ق نیز شورش مردم تبریز با پاسخ خشن حکومت روبه‌رو شد:

مردم آذربایجان عموماً و اهالی شهر تبریز خصوصاً به ستوه آمده‌اند. قیمت نان هم ترقی

کرده، بلکه فحطی شده بود. به طور عرض و شکایت مردم به خانه قائم مقام رفته بودند. او هم حکم کرده بود سربازان به عارضین شلیک کرده بودند. به روایتی سی نفر کشته شده بودند (اعتماد السلطنه، ۱۳۷۱: ۱۰۲۷).

پیدا است که ردوبدل کردن پیغام‌های خشونت‌آمیز - بلوا از یک سو و سرکوب از سوی دیگر - بین هر دو طرف برقرار بوده است، اما حکام ولایات گاه از عمیق تر شدن آشوب و پیامدهای خونریزی در هراس می شدند و چاره دیگری می جستند. در بلوای نانی که در سال ۱۲۹۶ ق در اصفهان برپا شد، بازار تعطیل شد و علما در خانه نشسته نه در مساجد حاضر می شدند و نه در مدارس:

دیدیم هر کس می آید می گوید جمیع دکاکین را بسته‌اند. با مدارس و غیره و غیره و آنچه من کاغذ می نوشتم به علما و آدم می فرستادم و از آنها تحقیق می کردم فقط جواب این بود که تکلیف شرعی خودمان را در خانه نشستن و در به روی خود بستن می دانیم (ظل السلطان، بی تا: ۲۶۲).

ظل السلطان در روایت خودش به رفتار حکومت در سابق و سرکوب چنین شورش‌هایی اشاره می کند: «بعد از چند ماه شورش، ذیلش به سفر یک سلطانی و ریختن خون پنج هزار بی گناه ختام پذیر می شد» (همان: ۲۶۲). اما، او از تیره شدن روابطش با مردم و اهمه دارد؛ به همین جهت نه از نیروی نظامی خودش استفاده می کند و نه از قشونی که حکومت مرکزی با تهدید اهالی اصفهان راهی آنجا کرده بود:

به ملاحظه اینکه حتماً خونریزی می شد و یک شکرآبی میانه ما و خلق باقی می ماند و این با سلیقه من توأم نیست، لهذا تمام سرباز و نوکر خود را جمع کرده نان پخته داده و به تمام سربازان التماس کردم که حرکت خلافی از شما سر نزنند (همان: ۲۶۳).

البته، مکاتبات دولتی از رساندن گندم به نانوایی‌ها توسط ظل السلطان حکایت دارند تا پختن نان (مارتین، ۱۳۹۰: ۱۸۵). در هر حال، این رفتار حاکم، به اتمام شورش منجر نشد. گروهی از لوطی‌ها و زن‌ها در خیابان به راه افتاده و عزل ظل السلطان را از حکومت خواستار شدند. به بیان خودش، ظل السلطان باز هم واکنش تندی نشان نداد: «آنچه کردند که خون ریخته شود و ظل السلطان با اصفهانی‌ها طرف بشود با خواست خدا نشد» (ظل السلطان، بی تا: ۲۶۳).

اما، حکومت مرکزی طی تلگراف‌هایی که برای علما می فرستاد، به تهدید ادامه می داد و امام جمعه شهر نیز به دستور شاه از سمت خود معزول شد. صدراعظم، مستوفی الممالک،

هم به ظل السلطان اطلاع داده بود می‌تواند با رسیدن نیروهای کمکی به مردم تیراندازی کند؛ اما، ظل السلطان باز هم خویشتن‌داری نشان داد و پس از سه روز به حکومت مرکزی اطلاع داد که بلوا خاتمه یافته و قشون کمکی را هم مرخص کرده است (مارتین، ۱۳۹۰: ۱۸۹). در این واقعه، رفتار حاکمی همچون ظل السلطان و نارضایتی او از خشونت‌های گذشته و رسیدن به نتیجه دلخواهش یعنی پایان بلوا و اغتشاش بدون بهره‌بردن از نیروی نظامی، قابل تأمل است.

در بلوای ۱۲۸۳ ق شیراز نیز هنگامی که مردم به خاطر گرانی نان خواستار عزل حسام‌السلطنه از حکومت شده بودند، حاکم به‌رغم اصرار اطرافیانش حاضر به خشونت و گلوله‌باران مردم نشد (فسایی، ۱۳۶۷: ۸۹۲).

اما، به‌رغم سرکوب‌ها بلواهای نان حکومت را به شدت دچار نگرانی می‌کرد. این بلواها حکومت را در نظر مردم بی‌اعتبار می‌کرد. هینریش بروگش می‌نویسد: «مردم با صراحت به شاه توهین می‌کردند» (بروگش، ۱۳۷۳: ۵۴۳). در طول بلوا دکان‌ها غارت می‌شدند و بازار به تعطیلی کشانده می‌شد و لطمات اقتصادی به بار می‌آورد. عمادالدوله، حاکم کرمانشاه، به شاه نوشت: «این قدر نمی‌فهمند که این بی‌نظمی‌ها و اغتشاشات بیشتر اسباب قحط و عسرت می‌شود» (حسیبی، ۱۳۷۱: ۵۶).

پیامدهای سیاسی و اقتصادی شورش‌های نان، حکومت مرکزی را در یک نگرانی دائمی نگه می‌داشت. مجدالملک در رساله *کشف الغرائب* درباره نگرانی شاه از بروز شورش در قحطی ۱۲۸۸ ق می‌نویسد:

شاهنشاه جم‌جاه به احتیاط اینکه این همه عارض در این قحط سال، مایوس و نامراد به اوطان خود عود کنند عاقبت خوب نخواهد داشت و بیم مفسده عظیم خواهد بود، در دفع ظلم و تغییر حاکم و رد شدن جریمه و احقاق حق رعیت دست‌خط‌های مؤکده صادر فرمودند (سینکی، ۱۳۵۸: ۳۶).

ترس حکومت از شورش مردم به حدی بود که احتمال اعتراض به گرانی نان باعث لغو مراسم گوناگون می‌شد. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در شعبان ۱۳۱۱ ق می‌نویسد:

مجدالدوله که حالا داماد نایب‌السلطنه است عرض کرده بود محتمل است به واسطه گرانی نان و گوشت، علی‌الخصوص در این ماه رمضان، زن و مردی که به تکیه می‌آیند عارض شوند و اسباب دردسر فراهم بیاورند و شاید فتنه برخیزد. بندگان همایون هم به این جهت تعزیه‌خوانی را موقوف فرمودند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۱: ۹۳۴).

هر اجتماعی از مردم در ایام گرانی نان ممکن بود به بلوایی منتهی شود؛ پس حکومت باید مراقبت می‌کرد:

اغلب نان‌ها هم تلخ و بد است اگرچه تسعیر چهار عباسی است لکن یک صاحبقران می‌فروشد. ان‌شاءالله اولیای دولت در فراوانی نان و برنج اهتمامی نمایند که از برای ماه مبارک زیاد شود. بسیار لازم است زیرا که در ماه رمضان اجتماع مردم در مساجد شب و روز خواهد بود (دانشگاه تهران، ف ۱۰۳۷: سند ۰۲۳).

در سال ۱۳۱۰ ق، مردم شیراز با برپایی شورش به گرانی نان اعتراض کردند و این اعتراضات به عزل قوام‌الملک از کلاتری شیراز منجر شد. شاه قصد سفر به شیراز را داشت. اما، این نگرانی هم وجود داشت که اردوی پرشمار شاه باز هم اسباب گرانی و اغتشاش در شهر را فراهم آورد. شاه صلاح را در این دید که از این سفر چشم‌پوشی کند. پزشک شاه می‌نویسد: «بعضی می‌گویند علت این تصمیم ترسی است که شاه از مردم ناراضی شیراز دارد» (فوریه، ۱۳۸۴: ۱۲۰).

عمادالدوله، حاکم کرمانشاه، در نامه‌ای به شاه از واهمه‌ای که از شورش در صورت بالارفتن قیمت نان دارد می‌گوید:

این مردم از عدم تربیت همین قدر که در تسعیری در نان پیدا شد به اغوای اشرار و جهالی که آشوب‌طلب هستند اول دکان خبازی و علافی را غارت می‌نمایند و پس از آن به این دستاویز دست به هرزگی‌های دیگر می‌آورند (حسیبی، ۱۳۷۱: ۵۹).

حتی، ترس حکومت از شورش باعث شد آبی که به قصر می‌رسید قطع شده و به آسیاب‌ها اختصاص یابد تا آرد نانوائی‌ها کم نشود (دانشگاه تهران، ف ۳۷۱۲: سند ۰۳۱۸). اصل نگرانی حکومت آن است که «شهر به هم می‌خورد»، پس باید آب آسیاب‌ها را به هر شکل تأمین کرد؛ حتی، اگر به مدت دو ماه باغ‌های قصر آبیاری نشوند. شاه هنگام آگاهی از این تصمیم نه‌تنها عصبانی نمی‌شود، بلکه دستور می‌دهد حجم آبی که به آسیاب‌ها می‌رود بیشتر هم بشود: «فرمودند آب قنات مستوفی‌الممالک را که به قصر می‌رفت به روی آب دولاب بیندازند که آسیابها گردش کنند» (دانشگاه تهران، ف ۳۷۱۲: سند ۰۳۱۹).

۶. اجبار حکومت به مدیریت نان

این نگرانی‌ها حکومت را به اتخاذ تدابیری وامی‌داشت که یا از گرانی و قحطی پیشگیری

کند و یا پیامدهای آن را به گونه‌ای مدیریت کند که بلوایی برپانشود. حکومت وضعیت غله را دائماً رصد می‌کرد. در نامه یکی از دیوانیان به شاه می‌خوانیم:

روزنامه‌های شهر را دیروز به حضور مبارک فرستادم. روزنامه‌های خبازخانه را امروز وزیر فرستاده بود. این روزنامه‌ها به همین تفصیل همه روز ضبط می‌شود. کتابچه می‌نماییم در مقام ضرورت (دانشگاه تهران، ۳۷۱۲ ف: سند ۰۸۹).

آمارگیری از جمعیت و نفوس تهران و نیز ثبت آمار محموله‌های غلات که از دروازه‌های مختلف تهران وارد می‌شد، به منظور همین مراقبت و رصد دائمی صورت می‌گرفت (اتحادیه، ۱۳۷۷: ۲۳۴).

ساخت انبارهای بزرگ غله در تهران و ولایات برای شکستن قیمت‌ها، پرداخت مستقیم وجه به خبازان برای کاستن از قیمت نان، منع صادرات گندم، شکستن در انبارهای محترکان، تنبیه شدید خبازان متخلف و قیمت‌گذاری نان، برخی تلاش‌های حکومت برای مدیریت مسئله نان و پیشگیری از اغتشاش و بلوا بودند.

آرام کردن مردم و جلوگیری از بلوایان نان چنان در نظر حکومت اهمیت پیدا کرده بود که حکام و دیوانیان برجسته از آن به‌عنوان ابزاری برای اثبات لیاقت و کفایت خود بهره می‌بردند. کلنل کاساکوفسکی (Kasakovski) درباره ارسال غله اصفهان به شیراز به دستور ظل‌السلطان، بر این نظر است که او با این کار توانست لیاقت اداری خود را نزد شاه ثابت کند و حکومت شیراز را نیز به چنگ آورد (کاساکوفسکی، ۱۳۵۵: ۸۶).

هنگامی که مجدالدوله در اصفهان بحران نان را مدیریت کرد و پس از شورش و بلوا آرامش به شهر بازگشت، گروهی از تجار، کسبه، مستوفیان، کدخدایان و خوانین اصفهان با ارسال نامه‌ای به فرخ‌خان امین‌الدوله از لیاقت و شایستگی او اظهار خشنودی کرده و تقاضا می‌کنند او را همچنان در سمت خود نگه دارند (اصفهانیان، ۱۳۵۴: ۱۹۸).

این وضعیت سبب می‌شد برخی دیوانیان با ایجاد بحران‌های مصنوعی نان از سویی در آشوب و فتنه به‌راه‌افتاده جرایم و خطاهای خود را از یاد دربار ببرند و از سوی دیگر، پس از خواباندن غایله، حکومت را از کاردانی خود مطمئن کنند. مجدالملک سینیکی درباره میرزا موسی، وزیر تهران، می‌نویسد:

تا قبايح اعمال او در نظر پادشاه بیشتر كشف می‌شد جلوی نانوایان را قدری سست می‌کرد. نرخ بالا می‌رفت. ناله مردم به سریر اعلی می‌رسید. این نوع معترضه قیل و قال سیئات اعمال او را پایمال می‌کرد. به اسکات مردم و تفاوت قیمت نان و تدابیر متقلبانه

دولت را مشغول می‌ساخت و پادشاه را خشنود که فتنه بزرگ به دست وزیر خوابید (سینکی، ۱۳۵۸: ۴۷).

با استمرار قحطی‌ها و گرانی‌های دوره‌ای، مردم حساسیت و دلواپسی حکومت را نسبت به اعتراضات و اغتشاش‌ها درمی‌یافتند و پی‌می‌بردند که با زیر فشار گذاشتن حکومت می‌توانند به برخی از حقوق خود دست پیدا کنند. ناصرالدین شاه به‌ویژه از به‌هم خوردن وضع تهران نگران بود و به محض مواجهه با اعتراض مردم، به تصمیم‌گیری در مسئله نان می‌پرداخت. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در رجب ۱۳۰۸ ق می‌نویسد:

امروز مجلس برای تسعیر اجناس شد. روزی که شاه خانه امام‌جمعه تشریف بردند جمعی از زنان عارض شده و نفرین به وزیر نظام کرده بودند. شاه فرمود نایب‌السلطنه مجلسی از کسبه تشکیل بدهد. امام‌جمعه در آن مجلس باشد و قراری در تسعیر داده شود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۱: ۷۳۸).

او در شعبان ۱۳۰۴ نیز می‌نویسد:

جمعی از زن‌های شهر به شاه از گرانی نان شکایت کرده بودند. حاصل عرض عارضین دیروز این شد که هزار خروار غله از انبار دیوانی به نانوایان دادند. نان را ۱۴ شاهی بفروشد (همان: ۴۹۶).

۷. عقب‌نشینی حکومت

تلاش حکومت در پیشگیری از گرانی با تکیه بر دیوان‌سالاری فرسوده و ضعیف قاجار در بسیاری از موارد با موفقیت همراه نبود. بازار شکننده غله و نان همچنان جامعه را در التهاب و نگرانی نگه می‌داشت و بحران‌های نان به صورت دوره‌ای گریبانگیر مردم می‌شد. در بلوهایایی که در پی این بحران‌ها رخ می‌داد، اگر حکومت توان سرکوب بلوا را به‌خصوص در شهرهای بزرگ نداشت، در برابر مردم عقب می‌نشست. یکی از مهم‌ترین جلوه‌های این عقب‌نشینی عزل حکام و دیوانیان از مناصب خود بود. با نگاهی به دو جدول بلواها و حکام عزل‌شده متوجه می‌شویم که در ۲۳ مورد از ۴۷ شورش برپاشده، حکومت مرکزی حاکم ولایت یا یکی از دیوان‌سالاران را از کار برکنار کرده است؛ یعنی، در حدود نیمی از موارد. در یک مورد نیز شخص حاکم، غلامرضاخان شهاب‌الملک، پس از غایله نان در ۱۲۹۶ ق در کرمان، از حکومت استعفا کرد (احمدی، ۱۳۵۴: ۱۲۵) و در برخی موارد همچون برکناری قوام‌الملک در شیراز خواست و اراده مردم بود که به

حکومت تحمیل شد و به‌رغم مقاومت اولیه، حکومت در برابر اصرار مردم تسلیم شد و قوام را معزول کرد. روایت حسینی‌خان نظام‌السلطنه از مقاومت سرسختانه حکومت در آغاز ماجرا خبر می‌دهد:

چند نفر از الواط و رجاله را واداشتند درب خانه سید علی‌اکبر فال‌اسیری اجماعی کنند و بگویند نان در شهر نیست و گندم گران است. قوام‌الملک چندین هزار خروار گندم در انبار دارد، چرا نمی‌فروشند (نظام‌مافی، ۱۳۸۳: ۱۵۵).

بازارها بسته می‌شود. سید علی‌اکبر مردم را به اعتراض بیشتر تشویق می‌کند. امام جمعه نمی‌تواند قوام را به وارد کردن گندم‌هایش به بازار وادار کند. مردم در تلگراف‌خانه تحصن می‌کنند. مردم خواهان اخراج قوام‌الملک از شیراز می‌شوند. حکومت مرکزی به نظام‌السلطنه حکم می‌کند که شورشیان را سرکوب کند:

از دارالخلافه حکم شد که شورشیان تلگراف‌خانه را بگیرند و تنبیه کنید و ابداً قبول تبعید قوام‌الملک را نکنید. من هم افواج را خبر کردم توپچی‌ها را قدغن کردم توپ حاضر کردند (همان: ۱۵۶).

اما مردم تلگراف‌خانه را ترک نکردند، آنها قرآن‌های بسیاری را از بام تلگراف‌خانه آویخته بودند: «فریاد می‌کردند ما مسلمانیم. یک نفر قوام‌الملک را نمی‌خواهیم در شهر شیراز باشد. چرا خون ما را حلال می‌دانند؟» (همان).

مردم تلگرافچی انگلیسی را در تلگراف‌خانه حبس کرده بودند و همچنان بر اخراج قوام‌الملک از شیراز پافشاری می‌کردند. در این هنگام، سربازان، توپچی‌ها و فرماندهانشان نیز با مردم همراه شده از اجرای فرمان شلیک به مردم سر باز می‌زنند. نظام‌السلطنه به این نتیجه می‌رسد که «بودن قوام در شیراز و مرجع کار بودن او امری است محال»؛ پس برای مردم پیغام می‌فرستد که: «در تلگراف‌خانه اذن تبعید قوام را از شاه و صدراعظم می‌خواهم و تا فردا عصر او را از این شهر خارج می‌کنم». پاسخ تلگراف از طرف شاه با وعده کاهش قیمت نان و تبعید قوام‌الملک می‌رسد. قوام از شیراز خارج می‌شود و مردم فقط هنگامی که دو پسر او هم پس از خودش از شیراز اخراج می‌شوند، تلگراف‌خانه را ترک می‌کنند (همان: ۱۵۸).

عقب‌نشینی شاه در برابر خواست مردم و صدور دستوری مبنی بر نسخ فرمان‌های سخت پیشین، پیروزی بزرگی برای مردم محسوب می‌شد تا حکومتی که پاسخ اعتراضات آنها را فقط با شلیک توپ‌هایش می‌داد، به پذیرفتن مطالبات آنها گردن بگذارد.

پیش از این نیز هنگامی که در سال ۱۳۰۳ ق مردم شیراز از احتکار غله توسط

صاحب‌دیوان به تنگ آمده بودند و رفتن او را از ظل السلطان می‌خواستند، حکومت بالاخره با وعده برکناری او غوغا را خواباند. در این شورش که باز هم سید علی‌اکبر فال‌اسیری رهبری جماعت را برعهده داشت، ظل السلطان از اصفهان تلگرافی برای او فرستاد:

مردم را متفرق کن و خودت هم به منزل برو. هرچه خواهش و میل شما باشد به جهت خلق خواهیم کرد. جناب صاحب‌دیوان را در این مورد معذول نخواهیم کرد. چندی که گذشت مضایقه ندارم (سعیدی سیرجانی، ۱۳۶۱: ۲۶۷).

هرچند ظل السلطان به عهدش وفا نکرد، جز با تمکین ظاهری در برابر خواست مردم نتوانست آنها را آرام کند.

با نگاهی به جدول حکام و دیوانیان معزول معلوم می‌شود که از بالاترین مقام کشوری یا صدارت عظمی تا پیشکار و کلانتر و وزیر، قربانی بحران‌های نان شده‌اند. حتی، در یک مورد میرزا عیسی، وزیر تهران، را پس از عزل به زندان انداختند و به زنجیر کشیدند تا از شورش جلوگیری کنند (دانشگاه تهران، ف ۳۷۱۲: سند ۰۰۸۹). پیش از این، پدرش میرزا موسی، وزیر سابق تهران، در جریان بلوای نان در ۱۲۷۷ ق به زندان افتاده بود (بروگش، ۱۳۷۳: ۵۷۵). در بلوای ۱۲۷۷ ق هم، محمودخان، کلانتر سالخورده تهران، به دستور شاه در برابر چشمان مردم اعدام شد تا جماعت آرام شوند (همان: ۵۷۶).

عقب‌نشینی حکومت در برابر مردم به عزل حکام و دیوانیان محدود نمی‌شد و در برخی موارد حکومت و ادار می‌شد علت برخی تصمیم‌های خود را برای مردم توضیح دهد. در ۱۲۸۷ ق و در گیراگیر قحطی بزرگ، شاه تصمیم می‌گیرد برای زیارت عتبات راهی عراق عرب شود. تصمیم برای سفر و واگذاشتن مملکت در چنین وضعیتی برخی را به‌ویژه در اصفهان به اعتراض واداشت. اکنون حکومت به این اعتراضات حساس شده بود و هر سؤالی را نمی‌توانست با تعبیر «فضولی رعیت» بی‌پاسخ بگذارد. شاه به امام‌جمعه اصفهان متوسل می‌شود تا توجیهی برای سفر او بترشد. این امر از پاسخ امام‌جمعه به شاه مشخص می‌شود:

البته شدت اهتمام این اضعف و احقر به عرض مبارک رسیده است. در این باب این خدمت را به دین و دولت می‌دانم. خاصه در هنگام حرکت موکب همایون به عزم زیارت که الحق فخر اهل اسلام است. حرکت بیشعور چند نفر جاهل انشاءالله موجب تغیر خاطر مبارک نخواهد شد. امروز تلگراف همایون را در منبر گوشزد عموم مردم خواهم نمود (دانشگاه تهران، ف ۳۷۱۲: سند ۰۱۰۱).

حتی، یک سال پس از قحطی که شاه برای نخستین بار راهی اروپا می‌شود، خود را ملزم می‌بیند که برای مردم توضیح دهد مملکت را به حال خود رها نکرده و اکنون با وجود تلگراف می‌تواند از راه دور نیز از مسائل کشور مطلع شده برای رتق و فتق امور تصمیم‌گیری کند (ایران، ۱۲۸۹: ۱۸).

۸. افزایش جسارت مردم برای طرح مطالبات

پیروزی‌های مردم در بلواهای نان که تأثیراتی بر تصمیمات حکومت می‌گذاشتند، به آنها اعتماد به نفسی می‌بخشید تا با شجاعت بیشتری با حکومت سخن بگویند؛ این کار در برخی اوقات به تهدید صریح حکام ولایت می‌انجامید. در شیراز، شاهزادهٔ رکن‌الدوله را هم از بلوای نان ترساندند:

درب بقعهٔ سید میرمحمد و مسجد جمعه و بعضی جاهای دیگر کاغذ چسبانیده بودند و خطاب به سرکار والا رکن‌الدوله به این مضمون که از روزی که وارد شده‌اید هیچ حکمی نکرده‌اید. اگر مرغی تخم بگذارد، اگر خروسی بانگ بگو. ما همان‌ایم که قوام‌الملک را از شهر بیرون کرده‌ایم. از گرسنگی تمام شده‌ایم. اگر حکم درستی در فقره نان و پول سیاه نکنی همین چند روزه بلوا خواهیم کرد (سعیدی سیرجانی، ۱۳۶۱: ۴۶۴).

صراحت لهجهٔ زنان تهرانی در اعتراض به شاه از دلدارشدن مردم در رویارویی با حکومت پس از این اعتراضات خبر می‌دهد. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در رمضان ۱۳۱۳ ق می‌نویسد:

می‌گویند سبب تغییر خاطر مبارک چند نفر زن و شکایات آنها از گرانی نان و گوشت بوده است که در ضمن عرض گفته بودند شما به جای اینکه به حال رعایا برسید و تعدی نایب‌السلطنه را از سر ما کم کنید جز پی زن‌ها دویدن کاری ندارید (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۱: ۱۰۵۹).

شاید بی‌دلیل نبود مردم شیراز که بیشترین بلواهای نان را در عصر ناصری برپا کرده بودند و بیشتر از مردم ولایات دیگر موفق به تغییر حکام خود شده بودند (جدول ۴) در شورش علیه کمپانی رژی و مسئلهٔ تنباکو نیز پیش‌قدم شوند و حتی سید علی‌اکبر فال‌اسیری که شرکت در شورش‌های نان و رهبری این بلواها روزبه‌روز بر نفوذش در شهر افزوده بود، در این حرکت نیز سخنگوی نخست معترضان باشد.

شورش‌هایی که به بهانه کمبود یا گرانی نان صورت می‌گرفت، در برخی اوقات بستری می‌شد برای مطرح کردن اعتراضات مردم به موضوعات گسترده‌تر. در بلوای ۱۲۹۶ ق در اصفهان که با افزایش قیمت نان شهر به بلوا کشیده شد، بازارها تعطیل شد و علما از رفتن به مساجد و مدارس اجتناب کردند. ظل‌السلطان با رساندن گندم به ناوایی‌ها توانست قیمت نان را کاهش دهد (ظل‌السلطان، بی‌تا: ۲۶۴)، اما بلوا آرام نگرفت. علما که در تلگراف‌خانه پیام‌هایی را برای میرزا یوسف‌خان مستوفی‌الممالک به تهران ارسال می‌کردند، از «شیوه اداره شهر» ناراضی بودند. آنها به مستوفی‌الممالک اعلام کردند که حکومت نباید بیش از این به مردم ظلم کند؛ سخنی که مستوفی‌الممالک را سخت برآشفته کرد. آنها خواستار «اصلاحات جدید» در امر حکومت شدند (مارتین، ۱۳۹۰: ۱۰۷).

اعتراض به قیمت نان گاهی وسیله‌ای می‌شد تا مردم به تصمیمات دیگر حکومت هم اعتراض کنند یا آنها را معوق بگذارند. در سال ۱۳۱۱ ق، سعدالملک تصمیم گرفت حق تحصن در اماکن مقدسه شیراز را منسوخ کند. یکی از خطبای مسجد جامع مأمور اعلام این دستور شد، اما در میان سخنان او گروهی از زنان و برخی از مردان برخاستند و شروع به اعتراض کردند که اول باید فکری برای قیمت نان کرد. مأموران حکومتی برای جلوگیری از ایجاد آشوب اجتماع مردم را از هم پاشیدند. پس از آن هم علما به این فرمان توجهی نکردند (همان: ۱۷۰).

اکنون حکومت مرکزی دریافته بود که برای جلوگیری از وقوع شورش در مسائل دیگر باز هم باید مسئله نان را کنترل کند. وزیر مختار انگلیس، فرانک لاسلس (Frank Lacels) در سپتامبر ۱۸۹۲ م به وزارت خارجه کشورش نوشت:

در التهایی که در ربیع‌الاول ۱۳۱۰ در بازار تهران به علت تنزل پول نقره روی داد و کسبه دکان‌ها را بستند و احتمال شورش هم چون شورش تنباکو می‌رفت. شاه معتقد بود که شکایت مردم از بابت گرانی ارزاق است و گفت دولت به اقدام برآمده که غله کافی به شهر برسد و ارزان بفروشند (آدمیت، ۱۳۸۷: ۳۲).

به نظر می‌رسد مردم به این نکته پی برده بودند که شورش‌های نان قدرت چالش آنها را با حکومت بالا برده است و مسئله نان سیمای موجه‌تری به اعتراضات آنان می‌بخشد؛ پس، سایر مطالبات خود را در سایه و بستر این موضوع مطرح می‌کردند.

۹. ائتلاف اقشار و گروه‌های شهری در برابر حکومت

اتحاد گروه‌ها و اقشار شهری در برابر حکومت یکی از مهم‌ترین پیامدهای بلوهای نان بود. زنان، اصناف، روحانیون و لوطی‌ها تقریباً در تمام این بلواها حضور داشتند؛ در یک مورد در شیراز سربازان و اقلیت‌های مذهبی (کلیمیان) نیز به مردم معترض پیوستند. تقریباً، در تمام این بلواها شاهد تعطیلی بازار و بستن دکان‌ها توسط اصناف هستیم.

در بلوای ۱۳۱۰ شیراز، نظام‌السلطنه می‌نویسد: «بازارها را بستند و در تلگراف‌خانه متحصن شدند» (نظام‌مافی، ۱۳۸۳: ۱۵۵). ظل‌السلطان نیز در توصیف شورش ۱۲۹۶ ق اصفهان می‌نویسد: «جمیع دکاکین را بسته‌اند» (ظل‌السلطان، بی‌تا: ۲۶۲).

گزارشگر وقایع/تفاقیه نیز بستن دکان‌ها را مقدمه بلوا می‌داند: «اهل شیراز به واسطه بی‌بضاعتی و گرانی نان خیال دارند روز شنبه بیست‌وششم دکاکین را ببندند و بلوا کنند» (سعیدی سیرجانی، ۱۳۶۱: ۴۳۱). به‌نظر می‌رسد افزون بر گرانی نان، کساد بازار و رکود دادوستد که محصول این گرانی بود بر خشم کسبه و اصناف می‌افزود و آنها را با جماعت معترض همراه می‌کرد.

اما، مهم‌ترین گروهی که اکثریت جمعیت شرکت‌کننده را در بلوهای نان تشکیل می‌داد، زنان بودند. بروگش که یکی از بهترین و دقیق‌ترین توصیف‌ها را از شورش ۱۲۷۷ ق تهران ارائه داده است، بر آن است که زنان به سبب داشتن حجاب و نامحرم‌بودن مورد حمله فراش‌ها قرار نمی‌گرفتند (بروگش، ۱۳۷۳: ۶۰۲). علت حضور جدی زنان شاید آن بود که مسئول فراهم‌آوردن خوراک خانواده بودند و نان در آن سال‌ها خوراک اصلی مردم بود. در این درگیری‌ها شجاعانه‌ترین رفتارها از زنان سر می‌زد.

در بلوای ۱۲۷۷ ق تهران، زنان نخست با سنگ و چوب به محافظان اطراف شاه حمله می‌کنند و آنها را فراری می‌دهند و بعد با خود شاه صحبت می‌کنند. اما، پس از رفتن شاه، نایب‌السلطنه، وزیر جنگ، گرفتار آنها می‌شود (همان: ۶۰۲). در شیراز نیز در تمام بلوهای نان، زنان اکثریت جماعت را تشکیل می‌دادند:

دو روز قبل [۲۴ محرم ۱۲۹۶]، زنها هجوم کرده درب منزل حکومت به جهت نان. محمدرضا بیگلریگی خواسته برود خدمت حکومت، زنها مشارالیه را از اسب به زیر می‌کشند، خواستند اذیت نمایند فرایشان حکومتی می‌رسند زنها را دور می‌کنند (سعیدی سیرجانی، ۱۳۶۱: ۱۰۳).

در دههٔ آخر حکومت ناصرالدین‌شاه تقریباً تمام اعتراض‌ها را به گرانی نان زنان صورت می‌دادند:

[ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۲] قریب هزار زن سر راه شاه را گرفته بودند و فریاد از نبودن نان کرده بودند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۱: ۳۸۷). [شعبان ۱۳۰۴] جمعی از زن‌های شهر به شاه از گرانی نان شکایت کرده بودند (همان: ۴۹۶). [شعبان ۱۳۱۲] شنیدم زن‌ها در حضرت عبدالعظیم از گرانی نان و گوشت شکایت کرده‌اند (همان: ۹۹۱). [رمضان ۱۳۱۳] می‌گویند سبب تغییر خاطر مبارک چند نفر زن و شکایت آنها از گرانی نان و گوشت بوده است (همان: ۱۰۵۹).

افزون بر عوامل دیگر جسارت زن‌ها، از داشتن روینده نیز می‌توان یاد کرد که توسط مأموران دولتی شناخته نمی‌شدند و بی‌پرواترین رفتارها را در برابر حکومت به نمایش می‌گذاشتند. سومین گروهی که در اکثر بلواها حضوری مؤثر داشتند «علما» بودند. بروگش در شرح شورش ۱۲۷۷ ق تهران می‌نویسد: «معمولاً روحانیون و ملاها در مساجد، مردم را تشویق و تهییج به اعتراض علیه دولت می‌کنند» (بروگش، ۱۳۷۳: ۶۰۲). ظل‌السلطان نیز در توصیف شورش ۱۲۹۶ ق اصفهان می‌نویسد علما مدارس و مساجد را بسته بودند:

آنچه من کاغذ می‌نوشتم به علما و آدم می‌فرستادم و از آنها تحقیق می‌کردم فقط جواب این بود که تکلیف شرعی خودمان را در خانه نشستن و در به روی خود بستن می‌دانیم (ظل‌السلطان، بی‌تا: ۲۶۲).

در این اعتراض، امام‌جمعه و شیخ محمدباقر نقشی اساسی داشتند و با حضور در تلگراف‌خانه به مبادلهٔ پیام با مستوفی‌الممالک پرداختند تا مطالبات مردم را به اطلاع حکومت مرکزی برسانند. در شیراز نیز سید علی‌اکبر فال‌اسیری در بسیاری از غوغاهای نان، نقشی محوری به عهده داشت.

نقش علما به اندازه‌ای بود که حکومت مرکزی در بسیاری از این اعتراضات و تحصن‌ها تمام تلاش خود را بر انصراف ایشان از ادامهٔ اعتراض متمرکز می‌کرد تا مردم نیز به تبع آنها به خانه‌های خود برگردند.

در معدود اعتراضاتی که علما حضور نداشتند، مردم تلاش می‌کردند آنها را به‌زور به میان صحنهٔ مبارزه بکشند؛ این وضعیت در بلوای ۱۲۷۷ ق برای امام‌جمعهٔ تهران رخ داد (آدمیت، ۱۳۸۵: ۷۸). در برخی موارد که علما در نقش ملاکان بزرگ و دارندگان انبارهای غله متهم به احتکار می‌شدند، مردم در کنار حکومت به آنها نیز اعتراض می‌کردند. در بلوای نان ۱۳۱۱ ق در اصفهان، چنین بود (الگار، ۱۳۵۶: ۳۲۷).

پیداست که همراهی علما با حکومت به شدت از اعتبارشان می‌کاست و همگامی آنها با مردم بر شأن و اعتبار آنها می‌افزود. بی‌شک، بخش عمده‌ای از نفوذ و اعتبار حاج سید علی‌اکبر فال‌اسیری در شیراز ناشی از همگامی پیوسته و طولانی‌مدت او با مردم در اعتراضات نان بوده است. گزارشگر وقایع اتفاقیه می‌نویسد:

حاج سید علی‌اکبر خیلی شأنش زیاد شده است. روزها با جلال و ازدحام زیاد به مسجد وکیل می‌رود نماز. در جلوی قرائت قرآن به آواز بلند می‌خوانند که هیچ‌وقت جلوی هیچ مجتهدی این حرکات را نمی‌کردند. خداوند عقبه این حرکات را به خیر بگذارند (سعیدی سیرجانی، ۱۳۶۱: ۴۰۱).

به‌نظرمی‌رسد جایگاه علما در جامعه مذهبی ایران و تظاهر حکومت قاجار به تقیدات مذهبی و احترام به علما سبب می‌شد در بسیاری اوقات علما نقش واسطه‌هایی را بین مردم و حکومت برعهده‌بگیرند. در این وضعیت از سویی به سخنگوی مردم در این تنش‌ها تبدیل می‌شدند و از طرفی حکومت از آنها انتظار داشت از نفوذشان برای آرام‌کردن مردم استفاده کنند. بلوهای نان به تدریج بر نقش میانجیگرانه علما افزوده بود.

گروه دیگری که در بسیاری از بلوهای نان حضور داشتند لوطی‌ها بودند. به‌نظرمی‌رسد حضور لوطی‌ها در بلوای نان ناشی از سه عامل اصلی بوده است: نخست آنکه در هر شهر دسته‌ای از لوطی‌ها با یکی از علما پیوستگی داشتند و مرید او محسوب می‌شدند. به این ترتیب، حضورهریک از این علما در بلوای نان به ورود سریع این لوطی‌ها به معرکه می‌انجامید. ظل‌السلطان در شرح بلوای ۱۲۹۶ ق اصفهان از دسته‌جات الواط به ریاست «الماس کاکای امام‌جمعه» یاد می‌کند. دیگر آنکه لوطی‌ها از اقشار تهی‌دست جامعه برخاسته بودند و گرانی نان به سرعت بر سطح زندگی آنها تأثیر می‌گذاشت. علت سوم هم شاید به نقش سستی این گروه در جامعه ایران برمی‌گشت که باید به یاری مظلوم برمی‌خاستند و با ظالم مبارزه می‌کردند. بروگش حضور سه گروه اصلی را در شورش ۱۲۷۷ تهران گزارش کرده است: زن‌ها، لوطی‌ها و باباشمل‌ها و روحانیان (بروگش، ۱۳۷۳: ۶۰۲).

نظام‌السلطنه نیز سرآغاز آشوب ۱۳۱۰ ق در شیراز را با حضور لوطی‌ها مقابل خانه سید علی‌اکبر فال‌اسیری می‌داند: «چند نفر از الواط و رجاله را واداشتند که درب خانه سید اجماعی کنند و بگویند نان در شهر نیست و گندم گران است» (نظام‌مافی، ۱۳۸۳: ۱۵۵).

میرزا محمدحسین دبیرالملک فراهانی راه پیشگیری از آشوب‌های شهری به بهانه نان را

کنترل زنان و لوطی‌ها می‌داند:

الواط و اشرار بسیار که به همین صفت [بیکاری و تنبلی] متصف و بی‌کار و بی‌عار به همین بلیه دچارند و پیشرو و مقدمه‌الجیش این فرق گداهای قولچماق شهری که محض تنبلی، گدایی را برای خود حرفت و پیشه قرار داده‌اند و نسوان فواحش بی‌حیای سلیطه بلاصاحب که رفقای آن الواط و اشرار می‌باشند. اگر تدبیری در چاره این جماعت بشود هرگز در هیچ شهری از جهت گرانی صدایی بلند نخواهد شد (آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶: ۴۴۴).

اما، در کنار چهار گروه زنان، کسبه، روحانیان و لوطی‌ها در برخی موارد شاهد حضور گروه‌های اجتماعی دیگر همچون سربازان و اقلیت‌های مذهبی نیز هستیم. در بلوای نان ۱۳۱۰ ق شیراز که به اخراج قوام‌الملک منجر شد، مردم از یهودیان تقاضا کردند که با دردست‌داشتن نسخه‌هایی از تلمود به آنها بپیوندند. حضور یهودیان در میان جماعت باعث تردید بیشتر نظام‌السلطنه در گلوله‌باران معترضان شد:

من هم صلاحم نبود که در این عمارت مردم تحسن کرده، سید و ملا حتی جماعت یهود و تلگرافچی انگلیسی در این عمارت است؛ چرا عمارت دولت و تلگراف‌خانه را توپ ببندم (نظام‌مافی، ۱۳۸۳: ۱۵۷).

اما، سربازان و توپچی‌ها در صورت صدور فرمان هم به مردم شلیک نمی‌کردند:

صاحب‌منصب و سرباز و توپچی همراهی نداشتند و صریح می‌گفتند دلیلی ندارد ما برای خاطر قوام مردمی را که فریاد یاعلی و یاسیدالشهدا می‌کشند و قرآن را در مقابل ما نگه داشته می‌گویند ما یاغی دولت نیستیم، نهایت این است که قوام‌الملک را نمی‌خواهیم، به توپ ببندیم (همان: ۱۵۷).

تبعیت نکردن سربازان از حاکم به همین جا ختم نشده، آنها در کنار مردم قرار می‌گیرند و خواهان اخراج قوام‌الملک می‌شوند:

توپچی‌ها که در پای توپ بودند فریاد می‌کردند که یا نظام‌السلطنه قوام را از بالاخانه پایین بفرستد که از شهر بیرون برود یا سایر توپ‌ها را به بالاخانه می‌بندیم و ما در این مسئله با اهل تلگراف‌خانه و شهری یکی هستیم (همان: ۱۵۸).

این اتحاد سربازان با بقیه گروه‌های اجتماعی در بلوا سبب شد حکومت مرکزی از موضع پیشین خود عقب بنشیند و شاه با وعده کاهش قیمت نان به اخراج قوام‌الملک از شهر رضایت دهد.

با عنایت به اینکه اکثر تجار و شاهزادگان در کنار ملاکان، صاحب انبارهای غله بودند و از گرانی نان منتفع می‌شدند، به‌نظر می‌رسد چنین بحرانی بقیه گروه‌ها و افسار

شهری را در برابر حکومت متحد کرده بود؛ ائتلافی که می‌توانست الگویی برای مبارزات بعدی این طبقات باشد.

۱۰. شوراهای نان، تقویت اندیشهٔ ادارهٔ امور کشور به صورت شورایی

تشکیل شوراهای نان از افراد برگزیدهٔ شهری در ولایاتی همچون اصفهان، شیراز، آذربایجان، فارس، کرمانشاه و کاشان یکی از تحولات مهم در روابط مردم و حکومت در این دوره است. حکام ولایات هنگامی که از احتمال آشوب به هراس می‌افتادند یا در صورت بروز آن در سرکوب و خاموش کردن آتش غایله ناتوان بودند، به تشکیل شوراهایی از علما، تجار و افراد صاحب‌نفوذ تن می‌دادند تا برای حل مسئلهٔ نان چاره‌جویی کنند. این پیشامد نشان از نرمش و عقب‌نشینی حکومتی داشت که سال‌ها استبداد رأی خود را به‌عنوان «حکومت مستقلة» قاجار به رخ مردم کشیده بود.

تقریباً پیش از سال ۱۲۸۷ ق، به تشکیل چنین شوراهایی در ولایات برنمی‌خوریم. گویا حکومت پس از تجربهٔ چندین سالهٔ بحران‌های نان و بلواها اکنون به این نتیجه رسیده بود که مجبور است برای رسیدن به راه‌حل مسئله با نمایندگان طبقات مختلف رایزنی کند.

عزیزخان مکرری در سال ۱۲۸۷ ق از آذربایجان به شاه می‌نویسد:

چند روز پیش از این در حضور نواب معزالدوله مجلسی فراهم آورد و جمیع علما و اعیان شهر را حاضر کرده و در تدبیر نان از رأی آنها استفسار کرد (حسیبی، ۱۳۷۱: ۵۶).

در سال ۱۲۹۲ ق عمادالدوله حاکم کرمانشاه در نامه‌ای به شاه، نخست از ایجاد شورش و آشوب در شهر ابراز نگرانی می‌کند و سپس از شاه اجازه می‌خواهد تا شورایی را از بزرگان شهر تشکیل دهد:

حکمی به این غلام جان‌نثار و حاجی شجاع‌الملک و مشیر لشکر صادر شود که مجلسی از علما و معقولین شهر و خوانین و ارباب مناصب و مزارع منعقد نمایند و قراری از روی مشورت دربارهٔ نان اهالی این بلد بدهند (همان: ۵۶).

پس از این تجربه‌ها، برخی حکام منتظر بروز نخستین جرقه‌های بلوا نمی‌شدند و به محض آشکار شدن نشانه‌های گرانی شورا منعقد می‌شد. روزنامهٔ ایران در محرم ۱۲۹۷ نوشت:

از قراری که از کاشان خیر رسید چند روزی نرخ غله ترقی نموده بود و نان بالنسبه کم شده بود. جناب اعتضادالدوله حکمران قم و کاشان عمال و معارف و تجار و جماعت

خباز را حاضر کرده موافق تصدیق همگی قرارداد و دستورالعملی در باب قیمت غله و نان نوشتند (ایران، ۱۲۹۷: ۴۰۴).

در بلوای ۱۳۱۱ ق در اصفهان، ظل السلطان نخست در برابر خواست مردم برای کاهش قیمت نان مقاومت کرد، اما در نهایت به درخواست تشکیل شورا رضایت داد. مجلسی با حضور ۵۰۰ نفر از اقشار مردم تشکیل شد. نتیجه رایزنی‌های این مجلس توافق راجع به قیمت نان بود (مارتین، ۱۳۹۰: ۱۱۷).

پس از فروش زمین‌های خالصه در سال‌های پایانی عصر ناصری و افزایش ثروت و نفوذ ملاکان و تجار، برخی حکام به‌ویژه مجبور بودند با این دو گروه در این مجالس مشورتی مذاکره کنند. گزارشگر وقایع/تفاتیبه در سال ۱۳۱۲ ق در دوران حکومت رکن‌الدوله در شیراز می‌نویسد: «اجلاسی در منزل حکومت از علما و تجار و اعظام شهر کردند از بابت اینکه قراری در عمل نان بگذارند» (سعیدی سیرجانی، ۱۳۶۱: ۴۶۷).

سرانجام در شیراز، شهر بلوهای نان، در سال ۱۳۱۳ ق شورایی از علما و چهره‌های سرشناس شهر به نام «مجلس استنطاق» تشکیل شد. این شورا نه‌تنها برای رسیدگی به وضعیت نان، بلکه برای حل عموم مشکلات و معضلات مردم هفته‌ای سه روز تشکیل جلسه می‌داد. ناظم‌الدوله، حاکم شیراز، ساعدالسلطنه امیر تومان را به ریاست شورا منصوب کرد. آذرالسلطنه به عنوان نماینده تجار انتخاب شد و حاجی میرزا محمدتقی فسایی به عنوان نماینده علما وارد شورا شد. این شورا به «عدالت‌خانه فارس» مشهور شد. معین‌التجار بوشهری نیز از اعضای این شورا بود. با ترور شاه در ذی‌القعدة ۱۳۱۳ ق، بی‌نظمی و هرج و مرج در حکومت فارس پدیدار شد و در فعالیت شورا نیز اختلال به‌وجود آمد (مارتین، ۱۳۹۰: ۹۷).

بی‌گمان شکل‌گیری چنین شوراهایی نقش مؤثری در تقویت اندیشه اداره امور کشور به صورت شورایی داشت؛ تفکری که در سال‌های بعد زمینه‌ساز ظهور نهضت مشروطیت شد.

۱۱. نتیجه‌گیری

مناسبات حکومت و مردم در سال‌های پایانی عصر ناصری نسبت به سال‌های آغازین آن که میراث‌دار الگوی سنتی روابط شاه و رعیت بود، یکسره دگرگون نشد، اما از تأثیر حوادثی همچون بلوهای مکرر نان نیز برکنار نماند.

بحران‌های اقتصادی که در این عصر گریبان‌گیر حکومت و مردم شده بود، به صورت دوره‌ای گرانی و قحطی نان را پدید می‌آورد. با استمرار این وضع، مردم که سامانه‌ای مناسب را برای رساندن صدای اعتراض خود به گوش حکومت در اختیار نداشتند، دست به شورش می‌زدند تا دربار و حکام ولایات را از دشواری‌های معیشت خود آگاه کنند.

سرکوب شورش‌ها نخستین گزینه و انتخاب حکومت قاجار بود، اما با تکرار بلواها و دامنه‌دار بودن و شدت بعضی از آنها، حکومت بیمناک شده تلاش می‌کرد با مدیریتی هرچند ضعیف، از گرانی نان پیشگیری کرده، زمینه‌های بلوا را از بین ببرد.

تلاش حکومت برای حل نهایی بحران‌های نان با موفقیت همراه نبود و گرانی‌های پی‌درپی، بلواهای مکرر را به دنبال داشت.

شورش‌هایی که از شدت بیشتری برخوردار بودند و به‌ویژه در شهرهای بزرگی همچون اصفهان، شیراز، تهران و تبریز رخ می‌دادند، حکومت را که موفق به سرکوب آنها نشده بود، وادار به عقب‌نشینی در برابر مردم می‌کرد. تنبیه و عزل حکام و دیوانیان در نیمی از این بلواها یکی از جلوه‌های این عقب‌نشینی حکومت در برابر مردم بود. از سویی حکومت قاجار در ولایات مختلف مجبور می‌شد برای حل مسئله نان با نمایندگان از طبقات ذی‌نفوذ به رایزنی بپردازد و ایشان را در تصمیم‌گیری‌ها شریک کند. بی‌گمان تشکیل این شوراهای نان، اندیشه اداره امور کشور را به صورت شورایی تقویت می‌کرد؛ تفکری که می‌توانست در سال‌های بعد و در فراهم آوردن زمینه‌های فکری نهضت مشروطیت مؤثر واقع شود.

مردم با مشاهده عقب‌نشینی‌های حکومت در بلواهای نان، در بیان مطالبات دیگر خود جسورتر می‌شدند و مسئله نان را که چهره قابل‌قبول‌تری به اعتراضات آنها می‌بخشید، به بستری برای بیان اعتراضات کلی‌تر تبدیل می‌کردند.

بلواهای نان در بسیاری مواقع موجب ائتلاف اقشار و گروه‌های مختلف شهری همچون اصناف، روحانیون، زنان و لوطی‌ها در برابر حکومت می‌شد، ائتلافی که در برخی موارد سربازان و اقلیت‌های مذهبی نیز در آنها شرکت داشتند.

این یکپارچگی و شرکت در اعتراض‌های جمعی که گاه به صورت تحصن در مکان‌هایی همچون تلگراف‌خانه‌ها رخ می‌داد، به الگویی برای مبارزات بعدی مردم با حکومت تبدیل شد.